

اعلامیه

برای رفیق شاهرخ زمانی
داغی که پرچم ماست
شعر: حسن حسام

این بار
باز
عاشق کشان رنگارنگ
با نیرنگ
خونسرد مثل مرگ
اعلام کرده اند:
مرگِ کبود
این موج پر خروش را
خاموش کرده است

*

دزدانِ کارِ کارگران
از ترسِ مرگ
سر گرم غار غار
تا نشکفد صدایی در خشم کارگر
اعلام کرده اند :
این منتهای جسارت
این منتهای عشق و عدالت
مرده است !

*

ای گردِ سرخِ دلاور
شاهرخ جان !
شبکور چشم ندارد.

در سرزمین دربند

تا بی شماره
سر
و
بازو
در کارِ
کارزار است
دریا دلان
به جون موج
تا اوج
با خشم می خروشدند

*

اما

اما

به ما بگو

آیا

ای سرخِ سرخ

دلاورِ رعنا

با آن نگاه و لبخند،

در بادِ هرزه تابِ اهریمن

پرپر شده

فسرده و خاموش گشته‌ای؟

*

باور نمی‌کنیم

باور نمی‌کنیم

باور نمی‌کنیم مقتول دین و سرمایه

قتلت که مرگ نیست

تو زنده‌ای

تا بارور شود زمینِ بی‌حاصل.

از شوره زار،

گل و گندم

رقصان به بار نشیند

توزندهای
در جنگلی ز انسان
در بی شماره کارگران
در بازوان شان
در زانوان شان
در سرهای شان
و سودا های شان

✱

هلا
بنفشه ی رخشان
گل همیشه بهاران
در این شبانه ی تاریک
و سنگلاخ و جاده ی باریک
با مایی
در مایی
ستاره ی راه

2015/09/15

